

متن پرسش

سلام استاد عزیز: امیدوارم سلامت باشید. این متن شرح حالی‌ست از چیزی که با خودم تجربه می‌کنم. ببخشید اگر طولانی‌ست و وقتتان را می‌گیرد. دلم می‌خواهد به حافظ بگویم از این حال عجب، که من در شلوغی و روزمرگی آرام‌ترم تا در خلوت و تنهایی.. در خلوت و تنهایی برای من هوا طوفانی‌ست، آشوب است و انگار در پهنه اقیانوس با باری از هیچ رها شده‌ام. وقتی در سکوت می‌روم، تاب خودم را ندارم. چقدر این سکوت سنگین است، انبار هیچ‌هایم شده. آیا تا به حال بار هیچ را به دوش کشیده‌ای؟ باید در شلوغی کارها و آدم‌ها اینقدر غرق شوم که ابد آن سکوت را احساس نکنم. دیدی چطور بچه‌ها را آرام می‌کنند؟ مدام با اسباب بازی‌ها صداهای مختلف می‌سازند تا حواسش پرت شود و آرام شود. من هنوز هم با اسباب بازی‌ها سرگرمم، تنها تفاوتش این است که اسباب‌بازی‌ها بزرگتر شده‌اند و البته بازی‌گردان هم الان خودم هستم! با همه این اوصاف خواستم فکری کنم برای آن صداهای ساختگی. با خودم گفتم بگذار رهایشان کنم گفتم بگذار یاد بگیرم چگونه با خودم سر کنم و خلوت و تنهایی را خواستم. (البته نمی‌دانم این فعل خواستن را چگونه صرف کنم؟ من خواستم یا کس دیگری خواست یا اصلاً مجهولش کنم و یا به ماضی و آینده ربطش بدهم) نوشتن از این قسمت قصه از همه جا سخت‌تر است. نمی‌دانم چه شد که به خودم آمدم و دیدم در سکوت نشسته‌ام. بگذریم، حتی خودم هم نمی‌توانم باور کنم چگونه آدم چیزی را برمی‌گزیند که تاب بودنش را ندارد؟ کاش برای این سوال پاسخی پیدا شود. دیگر نمی‌توانم بنویسم، بلد نیستم ادامه بدهم ولی یک جا تو خوب گفته بودی: دلم ز حلقه زلفش بجان خرید آشوب / چه سود دید ندانم که این تجارت کرد. من هم نمی‌دانم.. من هم نمی‌دانم جناب حافظ.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: زمانه، زمانه‌ای است که برای عبور از نیست‌انگاری و پوچی باید به «وجود» نظر داشت و به خوبی یافته‌اید که چگونه به جای حضور در «انبارهای هیچ» خود را در سکوت حاضر کنید و معلوم است که «وجود» چیز خاصی نیست، حضوری است که پیش می‌آید بدون اراده، ولی با «انتظار». و همه غزل‌های حافظ چنین حکایتی دارند. در این رابطه عرایضی در سلسله مباحث «انقلاب اسلامی، انتظار، وارستگی»

<https://lobolmizan.ir/sound/۱۰۹۶?mark=%D۹%۸۸%D۸%AY%D۸%B۱%D۸%B۳%D۸%AA%DA%AF%DB%۸C> شده است. موفق باشید

